بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلاة علی سیدنا محمد و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین.

در قسمت قبل تبیین نظر امام خمینی رحمة الله علیه در رابطه با حکومت در چند اصل بحث شد. طبق اصل اول اسلام و بلکه همۀ شرایع و ادیان الهی برای برپایی حکومت عدل الهی در جامعۀ بشر آمده‌اند و همۀ احکام و قوانین ادیان، احکام و قوانین مدیریت و اقامۀ نظم و عدل در جامعۀ بشر است. اصل دوم این بود که وظیفۀ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بلکه همۀ انبیا و رسل الهی و همچنین ائمه هدی علیهم السلام تنها تبلیغ دین نبوده است، تبلیغ دین تنها مقدمه‌ای برای اجرای احکام دین بوده و اجرای احکام دین هم از راه اقامۀ حکومت میسر است. اصل سوم این بود که امام رحمة الله علیه تأکید می‌کند که اصولاً اسلام یک نظام حکوتی است و همۀ قوانین و احکام اسلام حتی عبادات، حکومتی است. لذا فرمودند: «الاسلام هو الحكومة بشؤونها، و الاحكام قوانين الاسلام، و هي شأن من شؤونها، بل الاحكام مطلوبات بالعرض، و أمور آلية لاجرائها و بسط العدالة». همۀ احکام آلت و وسیلۀ اقامۀ عدل در جامعۀ بشر بوده و هستند و وظیفۀ اصلی انبیا همان اقامۀ حکومت عدل بوده است و کل اسلام عبارت از نظام حکومتی عدلی است که جامعۀ بشر را به کمال می‌رساند.

**در تکمیل اصل سوم هم یک مطلب از ایشان آمده است: «أن الاسلام ليس عبارة عن الاحكام العبادية والاخلاقية فحسب، كما زعم كثير من شبان المسلمين بل و شيوخهم، ذلك للتبليغات المشومة المسمومة المستمرة من الاجانب و عمالهم في بلاد المسلمين...» اسلام -آنچنان که دشمنان خواسته‌اند که چنین ترویج کنند و برخی از جوانان و شیوخ اسلامی هم تحت تأثیر این تبلیغات دشمنان قرار گرفته‌اند- تنها احکام عبادی و اخلاقی نیست.**

در ادامۀ می‌فرمایند: «فعلى المسلمين و في طليعتهم الروحانيون و طلاب العلوم الدينية القيام على ضد تبليغات أعداء الاسلام». وظیفۀ مسلمین و در رأس جامعۀ اسلامی و در مقدمۀ آنها روحانیون است که بر ضد این تبلیغات دشمنان اسلام به پا خیزند. «القيام على ضد تبليغات أعداء الاسلام بأية وسيلة ممكنة، حتى يظهر(تا برای همگان معلوم شود که) أن الاسلام قام لتأسيس حكومة عادلة فيها قوانين مربوطة بالماليات و بيت المال، و أخذها من جميع الطبقات على نهج عدل، و قوانين مربوطة بالجزائيات... و قوانين مربوطة بالقضاء و الحقوق على نهج عدل ... و قوانين مربوطة بالجهاد و الدفاع و المعاهدات بين دولة الاسلام وغيرها» اسلام مجموعۀ این قوانین است که همۀ این موارد هم قوانین حکومتی هستند و وظیفۀ روحانیون و طلاب این است که این موضوع را برای مردم تبیین کنند و در برابر تبلیغات دشمنان اسلام بیاستند. این مطلب را ایشان در کتاب البیع جلد دو صفحه 656 و 657 بحث کرده است.

ایشان در اصل چهارم هم می‌فرمایند نظام حکومتی اسلام نظام ویژه‌ای است که نه شبیه نظام‌های استبدادی است و نه شبیه نظام‌های دموکراسی و به تعبیر ایشان نه مشروطه است، چه مشروطۀ سلطنی و چه مشروطۀ جمهوری. فرق اصلی بین اسلام و نظام‌های استبدادی این است که در نظام‌های استبدادی هوای نفس حُکام بر جامعه حاکم است و آنچه دلخواه آنهاست را بر مردم اجرا می‌کنند، مبنا عدل نیست بلکه مبنا هوای نفس حاکم است. لذا در حکومت‌های استبدادی قانون عدلی که بر اساس آن قانون حاکم ملزم به عمل بر طبق آن شود وجود ندارد، قانون حرف حاکم است. این روح و جوهر حکومت‌های استبدادی است.

لذا ما در برخی از مباحث خود بحث کرده‌ایم که در حکومت‌های استبدادی به دلیل اینکه حکومت، حکومت فرد است تبدیل به استبدادی نمی‌شود، بلکه به دلیل اینکه حکومت، حکومت هوای نفس آن فرد است تبدیل به حکومت استبدادی می‌شود. ملاک استبدادی بودن حکومت، فردی بودن حکومت نیست و باید به یک نکته توجه کرد.

در اوایل مباحث فقه نظام سیاسی در آنجایی که بحث جهان‌بینی سیاسی را مطرح می‌کردیم به صورت مشروح بیان کردیم که در حقیقت نگاه غربِ ملحد -فلسفۀ غرب مبنی بر الحاد است یعنی مبنی بر این است که خدایی در کار نیست- به انسان این است که انسان در اصل یک موجود شرور است، موجودی است که هوای نفس بر او حاکم است و ما اصلاً انسان خوب نداریم و نمی‌توانیم هم داشته باشیم. انسان خوب و انسان عادل معنی ندارد زیرا ممکن نیست انسانی وجود داشته باشد که عادل باشد. آنگاه بر چنین مبنایی می‌گویند که هرگاه حکومت، حکومت فرد باشد تبدیل به حکومت هوای نفس خواهد شد به دلیل اینکه بین حکومت فرد با حکومت دلخواهی و هوای نفسی ملازم است، آنگاه به این شکل استبداد را تعریف می‌کنند. در حالی که نگاه اسلام این است که انسان می‌تواند بشر خوبی باشد، انسان می‌تواند عادل باشد. انبیا سر لوحه و سر دستۀ انسان‌های عادل و پاک جامعۀ بشر هستند و تربیت‌یافتگان آنها هم به همین شکل می‌باشند. انبیا می‌توانند انسان‌های عادل را تربیت کنند و این تجربۀ تاریخی زندگی انبیا و پیروان آنها و حکومت‌هایی که آنها برقرار کرده‌اند، حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام همه نشانۀ آن است که انسان می‌تواند عادل باشد و ما می‌توانیم حاکم عادلی داشته باشیم. پس ملاک استبداد این نیست که یک نفر حاکم باشد زیرا خداوند متعال یک نفر، یک موجود و تک بوده [اما عادل است]. در قرآن کریم و بینش دینی اسلام بر توحید خداوند متعال تأکید زیادی وجود دارد و برای خداوند «لَهُ الْمُلْكُ» و «يَفْعَلُ ما يَشاء» است منتها این «يَفْعَلُ ما يَشاء» غیر از عدل نیست. اگر حاکم تک و فرد بود و فردی بود که به عدالت او در نتیجۀ یک عمر تجربۀ عینی و تجربۀ میدانی اطمینان داشتیم و یا اطمینان ایجاد شد؛ این حکومت حکومت استبدادی نیست بلکه در حقیقت حکومتِ آن قانونی است که این عادل به آن قانون پایبند بوده و به آن عمل می‌کند.

**به هر حال حکومت اسلامی حکومت قانون است، آن هم قانون عدلی که قانون الهی است فلذا حتی حاکم آن هم پایبند به آن قانون است پس حکومت استبدادی نیست. حکومت مشروطه یا دموکراسی هم نیست به دلیل اینکه حکومت دموکراسی هم حکومت هوای نفس است، منتها فرق این است که در حکومت‌های استبدادی هوای نفس یک نفر حاکم است اما در حکومت‌های دموکراسی هوای نفس یک تعدادی مانند اعضای یک پارلمان حاکم است. زیرا آنها هم بر پایۀ هوای نفس و بر مبنای منافع و مصالح شخصی قانون‌گذاری کرده و حکومت تعیین می‌کنند و به حاکم اختیارات می‌دهند. از این ناحیه تفاوتی بین حکومت‌های استبدادی و دموکراسی نیست و فقط فرق این است که در حکومت‌های استبدادی هوای نفس یک نفر و در حکومت‌های دموکراسی هوای نفس چند فرد حاکم است.**

البته ما در محل این بحث مطرح کردیم که در **حکومت‌های استبدادی هم حکومت چند فرد است؛ حال فردی که حاکم است با افرادی که از او پشتیبانی می‌کنند [حکومت را تشکیل می‌دهند]. به تعبیر قرآن "مَلَئ" دارد، هر مستبدی تک و تنها حکومت نمی‌کند و با گروهش حکومت می‌کنند. همین ترتیب هم در حکومت‌های دموکراسی وجود دارد و هیچ تفاوت ماهوی با هم ندارند. حتی تفاوت شکلی هم بین حکومت‌های استبدادی و حکومت‌های دموکراسی وجود ندارد و تجربۀ عینی هم همین را اثبات کرده است؛ در حال حاضر در آمریکا، آلمان، انگلیس و فرانسه و این حکومت‌هایی که نمونه‌های برتر دموکراسی جدید هستند، همه می‌دانند که در این حکومت‌ها عامۀ مردم کاره‌ای نیستند و آنهایی که کار در دست آنهاست سرمایه‌دارانی هستند حکومت را آنها تعیین می‌کنند.** این اصل چهارم است که عبارت حضرت امام خمینی رحمة الله علیه این است: «فالاسلام أسس حكومة لا على نهج الاستبداد المحكم فيه، رأى الفرد و ميوله النفسانية على المجتمع» اسلام از قبیل حکومت استبدادی نیست زیرا حاکمیت در حکومت‌های استبدادی رأی و میول شخصی و هوای نفسانی آن فرد است. «و لا على نهج المشروطة أو الجمهورية المؤسسة على القوانين البشرية التي تفرض تحكيم آراء جماعة من البشر على المجتمع» پس نه استبدادی است و نه مشروطه. زیرا در مشروطه هم حاکمیت آرای چند نفر است، حال در استبداد یک نفر است اما در مشروطه چند نفر است. این چند نفر هم بر مبنای دلخواه و هواهای نفسانی خود عمل می‌کنند. پس در هردو صورت -هم در حکومت‌های دموکراسی و هم در حکومت‌های استبدادی- حاکم هوای نفس افراد بشریِ دارای هوای نفس و محکوم به هوای نفس است. این حکومت اسلامی است: «بل حكومة تستوحي وتستمد في جميع مجالاتها من القانون الالهي».

ما در بحث‌های سابق به این مطلب اشاره کرده‌ایم که تنها نظام حکومتی که قانون بر همۀ اجزای آن حکومت حاکم بوده و حتی برترین شخص حکومت که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است هم محکوم آن قانون بوده اسلام است. در نظام حکومتی اسلامی فردی برتر و بالاتر از قانون نداریم. خدای متعال به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب می‌کند: «لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُم» یا در آیات سورۀ انعام که در آنجا سلسلۀ حکومت انبیا را بیان می‌کند: «وَ تِلْكَ حُجَّتُنا آتَيْناها إِبْراهيمَ عَلى‏ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكيمٌ عَليم» بعد شروع به بیان حاکمان در طول تاریخ از انبیا و بعد با تأکید می‌فرماید: «وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما كانُوا يَعْمَلُون‏» همۀ انبیا محکوم قانون الهی بوده‌اند و امتیاز انبیا هم این است که به این قانون پایبند هستند. اینکه ما در حاکم هم فقاهت و هم عادل بودن را شرط می‌دانیم، یعنی هم قانون‌شناسی مهم است و هم پایبندی به این قانون. چرا به این شکل است؟ به دلیل اینکه حاکم در نظام حکومتی اسلام قانون، الهی است. حال که به این شکل است پس حاکم آن هم باید فقیه بوده و هم عادل باشد. نکتۀ اینکه باید فقیه عادل باشد این است که حاکمیت، حاکمیت قانونی است که خداوند متعال مقرر کرده است.

بعد می‌فرماید: «بل حكومة تستوحي و تستمد في جميع مجالاتها من القانون الالهي، و ليس لاحد من الولاة الاستبداد برأية، بل جميع ما يجري في الحكومة و شؤونها و لوازمها لا بد و أن يكون على طبق القانون الالهي حتى الاطاعة لولاة الأمر» ما در نظام حکومتی اسلامی استبداد رأی نداریم و همه چیز در نظام حکومتی اسلام حتی مسئلۀ اطاعت فرمانروایان محکوم قانون خداوند است و به این شکل نیست که فرمانروا وجوب اطاعت داشته باشد و هر چه گفت انجام شود، خیر، هرچه گفت باید در چارچوب قانون خداوند باشد. بعد می‌فرمایند: «نعم للوالي أن يعمل في الموضوعات على طبق الصلاح للمسلمين أو لاهل حوزته» پس ما دو حوزۀ حکومتی داریم؛ یک حوزۀ حکومتی احکامی، که در آن حاکم باید در چارچوب قوانین الهی عمل کند، یک حوزۀ حکومتی مصلحتی که در آن حاکم باید طبق آنچه مصلحت است عمل کند. در این رابطه بیان کردیم و در آینده هم بیشتر مورد بحث قرار خواهیم داد که اساس حاکمیت حاکم در نظام حکومت اسلامی عدل و مصلحت است؛ عدل همان قوانین الهی و مصلحت هم آنجایی است که حاکم برای تشخیص موضوع باید بر طبق مصلحت تصمیم بگیرد که آن هم به شکلی مندرج در همان عدل خواهد شد. این هم اصل چهارم بود، که در کتب البیع ایشان جلد دو صفحه 657 مطرح شده است.

اصل پنجم؛ در این اصل آمده است: آیا این همه احکام که در فقه اسلام وجود دارد؛ در زمینه‌های اقتصاد، سیاست، حقوق و امثال آنها فقط مخصوص به عصر حضور امام است؟ برای مثال در فقه واقعاً عناوین فقه عمران شهری، فقه محیط زیست و فقه بهداشت و غیره وجود دارد که البته همۀ این مسائل هنوز دُرست تدوین نشده‌اند و اگر بخواهیم همۀ فقه را تدوین کنیم باید چند برابر فقه موجود بحث کنیم. حال آیا این فقه گسترده‌ای که همۀ آن مربوط به شیوه و سبک زندگی بشری و نظام زندگی انسان‌ها است مخصوص عصر حضور امام است؟ یعنی بعد از غیبت امام این احکام نسخ یا تبدیل شده است و یا خیر، این احکام، احکام عامی است که مختص به زمان خاصی نیست. پس مسلم است که «حَلَالُ‏ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ‏ أَبَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَة». این مطلب از مسلمات شریعت است و در آن خلافی بین مسلمین نیست. اما اگر اینچنین است پس این همه احکامِ مربوط به نظام اجتماعی و نظام سیاسی و نظام کیفری باید به چه شکل ایجاد شود؟ حتماً باید به‌وسیلۀ حکومت اجرا شوند، زیرا مگر می‌شود که حکومت نداشته باشیم و بتوانیم اقامه حدود کرده و نظام قضایی اسلام را اجرا کنیم؟! مگر می‌شود حکومت نداشته باشیم اما نظام مالیاتی اسلام را اجرایی کنیم؟!

بعد امام در مطلب بسیار مهمی می‌فرمایند اصولاً خمس به معنای منبع تأمین هزینه‌های دولت است و فرق بین خمس و زکات هم در همین مسئله است. البته ما هم این بحث را به صورت مفصل در مبحث خمس و زکات تدوین کرده‌ایم که یکی از نکات جالبی که در احکام مالیاتی اسلام داریم این است که هزینه‌های دولت بر دوش مردم نیست، اما هزینه‌های خود مردم بر دوش مردم است. خمس متعلق به مردم نیست و اصلاً در ملک مردم وارد نمی‌شود. در روایات هم آمده است که آنچه ما از مردم به عنوان خمس می‌گیریم به این شکل نیست که یک‌پنجم مال خودشان را از آنها می‌گیریم، بلکه ما چهارپنجم مال را به مردم واگذار می‌کنیم. مال متعلق به خداست و در قرآن کریم مالکیت خدا بر همۀ اموال مورد تأکید قرار گرفته است؛ «وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَكُمُ الَّتي‏ جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِياماً» و در جای دیگر می‌فرماید: «وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذي آتاكُم‏» مال متعلق به خدا است و او به شما این مال را داده است. آن وقت از اولی که مال را می‌دهد اجازۀ تملک را به چهارپنجم درآمد داده است. در حقیقت اجازۀ تملک، اجازۀ تملک چهارپنجم است و مردم در آن یک‌پنجم اجازۀ تملک ندارند. کار مربوط به خداست و ملک خداست و همه در خانۀ خدا زندگی می‌کنند و چیزی از خود ندارند. هر بشری که به دنیا آمد لخت و فقیر بوده است پس هرچه در این دنیا به دست می‌آورد در خانۀ میزبان به دست آورده و همۀ آن مربوط به خانۀ میزبان است.

فرق نگاه ما با نگاه غربی این است که آنها بیان می‌کنند وقتی که بشر بر این خانه وارد شد این خانه بی‌مالک و بی‌صاحب بود پس هرچه می‌خواهید از آن استفاده کنید. نگاه سکولاریستی و نگاه بی‌خدایی این نتیجه را نسبت به جامعه و هستی خواهد داد. اما در نظر ما این جهان خدایی دارد و وقتی به این دنیا آمدیم وارد بر خانه‌ای شده‌ایم که از اول مالک داشته است، هرچه هم در این خانه است ملک همان مالک است. بنابراین این مالک می‌گوید که هر چه را می‌خواهید تملک کنید من اجازۀ چهارپنجم آن را به شما خواهم داد و یک‌پنجم آن در ملکتان وارد نمی شود. لذا در روایات زیادی که فرق بین زکات و خمس آمده است این معنا را بیان کرده که زکات أوساخ اموال الناس است و لذا خداوند اجازه نداده که آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که خانواده حاکم هستند از آن استفاده کنند.

این مسائل بسیار مهم است و هنوز حتی در حوزه‌های علمیه ما جایگاه رسول الله و اهل بیت علیهم السللام درست تبیین نشده است؛ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تنها حاکم بالذات بعد از خداوند متعال است، یعنی حاکمی که خداوند او را در جامعۀ بشر نصب کرده است یک نفر بیشتر نیست و آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و مابقی همه خلفا و جانشینان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند. آنگاه خداوند فرموده است که خانوادۀ حاکم نباید از مال مردم تغذیه کند و از مال خداوند که همان خمس است تغذیه می‌کنند.

اما زکات به شکل دیگری است و بیان می‌کند در آن چهارپنجمی که مالک شده‌ای به سایر افراد جامعه کمک کن. این حقی است که بر گردن مردم است؛ مردم باید چاله‌های اجتماعی را با پول خود پر کنند و این کار باید از طریق زکات و کفارات و امثال اینها صورت گیرد. صدقات کلاً یک عنوان عام است، صدقات که گفته می‌شود همۀ زکات و کفارات و اوقاف را شامل می‌شود و بین صدقه و خمس فرق است لذا «الصدقة حرام على محمّد و على آل محمد». این «الصدقة حرام على محمّد و على آل محمد» یعنی همۀ این پرداخت‌های مالی به جز خمس به این شکل است؛ همۀ آنها صدقه است.

حال آیا **این احکام مخصوص به زمان حضور امام است و در زمان غیبت، دین تعطیل است یا دین تعطیل نیست؟ سؤال ما این است؛ اگر دین تعطیل است پس نماز و روزه و حج آن هم تعطیل است زیرا فرقی نمی‌کند. اما کسی این حرف را نزده است، بنابراین همان‌طوری که نماز و روزه و حج تعطیل نیست همۀ احکام دیگر هم تعطیل‌پذیر نیست. حالا که تعطیل‌پذیر نیست برای اینکه به این احکام عمل شود راهی به جز اقامۀ حکومت وجود ندارد.** اگر بخواهیم به احکام سیاسی و اقتصادی و حقوقی و جزایی و همۀ احکام دیگر عمل شود جز اقامۀ حکومت راهی نداریم. این هم اصل پنجم از فرمایشان حضرت امام رحمة الله است. ایشان می فرماید: «نعم للوالي أن يعمل في الموضوعات على طبق الصلاح للمسلمين أو لاهل حوزته، و ليس ذلك استبدادا بالرأي، بل هو على طبق الصلاح، فرأيه تبع للصلاح كعمله. و بعد ما عرفت ذلك نقول: إن الاحكام الالهية سواء الاحكام المربوطة بالماليات أو السياسيات أو الحقوق لم تنسخ، بل تبقى إلى يوم القيامة، و نفس بقاء تلك الاحكام يقضي بضرورة حكومة، و ولاية تضمن حفظ سيادة القانون الالهي و تتكفل لاجرائه، و لا يمكن إجراء أحكام الله إلا بها، لئلا يلزم الهرج والمرج» خود اینکه این احکام باقی مانده و نسخ نشده‌اند و کسی تعطیلی آنها را قبول ندارد، دلیل بر وجوب اقامۀ حکومت است؛ پس عمل کردن به این احکام بدون به دست آوردن حکومت ممکن نیست.

به عبارت ما بخش عظیمی از فقه، فقه کلان است؛ فقه کلان یعنی فقهی که مربوط به رفتار حاکم است، یعنی فقهی که عمل حاکم را تعیین می‌کند که حاکم باید چه کار کند. همۀ این احکام سیاسی جزئیات مربوط به فعل حاکم است، اجرای حدود مربوط به فعل حاکم است، گرفتن خمس مربوط به فعل حاکم است و انفاقات الهی هم مربوط به فعل حاکم است. بنابراین اگر ما تکلیفی داریم و این تکلیف هم تعطیل نشده در آن فعل حاکم را بیان می‌کند پس ما باید حاکم و حکومتی داشته باشیم تا بتوان به این بخش از فقه عمل کرد.

به صورت خلاصه ایشان با توجه به عدم نسخ و عدم جواز تعطیل احکام سه دلیل را می‌آورند و می‌فرمایند به سه دلیل وجوب اقامۀ حکومت ثابت می‌شود: 1- این احکامی که بیان شد واجب‌الاجرا هستند و اجرای آنها متوقف و بر وجود حکومت است. حال تعبیر ما یک مقداری فراتر از این است؛ ما بیان می‌کنیم که این در حقیقت مخاطب به این احکام حاکم است، لذا باید حاکمی باشد تا به این احکام عمل کند وگرنه لازم می‌آید که همۀ این احکام تعطیل شوند. 2- حفظ نظام از واجبات موکدۀ شرعیه است، همۀ فقه از اول تا آخر حرمتِ اخلال به نظم را ضروری می‌داند؛ اختلال در نظام جایز نیست، حفظ نظم و حفظ نظام اجتماعی واجب است و حفظ آن بدون حکومت که ممکن نیست. 3- حفظ مرزها؛ آیا مرزهای دولت اسلامی باید حفظ شوند یا خیر؟ اگر دشمنی حمله کرد آیا ما در مقابل آن باید سپری داشته باشیم یا خیر؟ خب حفظ مرزها با وجود ارتش و قوای نظامی امکان‌پذیر است، اما مگر قوای نظامی را می‌توان بدون وجود حاکم شکل داد؟ این خلاصۀ مطالبی است که امام رحمة الله علیه در این بند بیان می‌کنند.

وصلی الله علی محمد و آله محمد